

عاشق درد و بلایم

عاشق درد و بلایم بیمی از دشمن ندارم
در دلم نبود بغیر از عشق یار و مهر مردم
از جفاکاران بسا بر من ستم ها رفت لیکن
اینهمه نامردمی ها حاصل جهل است و غفلت
دشمن ار گفتم خطا کردم که من دشمن ندارم
گر کسی دارد مرا دشمن منش دشمن ندارم
من از آنان کینه در دل یکسر سوزن ندارم
جز پناه حضرت باری دگر مامن ندارم
این حکایت چون کنم سر طبع شور افکن ندارم
کز چه من در خورد جانان باغ یا گلشن ندارم
من همه نیکو ببینم چشم بد دیدن ندارم

هر که عاشق تر بود جام بلا افزون دهندش

این خطا گفتمی که عرفان طالع روشن ندارم